



سوره مبارکه اسراء

جلسه پنجم: ۹۲/۲/۲۱

آیه ۲۵

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنَّ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُوراً (۲۵)

سبیل

- (۱) اوامر و نواهی و کیفیت امر و نهی
- (۲) موضوعات اوامر و نواهی (سن / جنس / شأن اجتماعی و ...)
- (۳) قالب بیانی (ادبی - بیان استدلال که نوعاً بعد از هر امر و نهی انجام شده است)
- (۴) استدلال با اوامر و نواهی (پیوند موضوعی: (۱) آسیب شناسی (۲) تعیین مسیر زندگی

قرائت

تفصیل

تفکر آمی

توضیح:

- سوره مبارکه اسراء سوره‌ای است که بر محور بحث سبیل می‌چرخد و همه موارد چهارگانه بالا هم که ذکر شد، روی سبیل می‌چرخد. مثال: قرائت باید از مسیری عبور کند که فرد بخواند و بالا برود.
- سبیل هم راه‌های کلی را نشان می‌دهد و هم راه‌های جزئی را.
- هر امر و نهی دلیلی دارد وقتی دلیل امر و نهی چراغش روشن شود معلوم است که امر و نهی انجام شده است و وقتی چراغش خاموش شود معلوم است که امر و نهی انجام نشده است. در واقع امر و نهی و دلیل آن، اثر متقابل روی همدیگر دارند. اگر انسان غفور بودن خدا را نبیند باید برگردد و متوجه شود که چون احسان به والدین نکرده است چنین اتفاق افتاده است. بقیه امر و نهی‌های سوره هم به همین صورت است. مثال دیگر: اگر کسی در زندگی‌اش ملوم (ملامت زده) و محسور (حسرت زده) است معلوم است در زندگی دچار قوانین دست و پاگیر شده است.
- «قرائت» جزء علم‌های حضوری است یعنی فرد احساس رضایت و یا لطمه خوردن را در درون خودش وجدان می‌کند.
- «عاق والدین» به معنای این است که کاری کنند که نظر رحمت پدر و مادر از آنها سلب شود. «عاق» به معنای «سلب نظر رحمت» است.

پدیده‌ها در زندگی تفصیل دارد

دلیل

امر و نهی

غفور بودن خدا را ندید (غفور بودن خدا یعنی: حالت جبران / التیام / پاداش دهی / احساس رضایت	چون احسان به والدین نکرده
ملوم محسور / خسارت / عقب افتادگی	دچار قوانین دست و پاگیر شده
* غفران / رو کردن رحمت الهی به زندگی	عاق نشدن از طرف والدین
ملوم محسور	لا تجعل یدک مغلوله
ساء سبیل	زنا کردن
خطأ کبیر	

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجِيْنَ اِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَّ سَاءَ سَبِيلاً (۳۲)

دلیل	امر و نهی
فاحشه / فحشاء (زشت بی حیا)	زنا

مطالبی که استاد اخوت در آیه آخر سوره مبارکه ممتحنه درباره زنا مطرح کردند:

زنا نکردن:

* در روایات هرگونه تمتعی، در هر حالتی، از نامحرم اسمش «زنا» است. شامل نگاه، عطر، سمعی و ... همه زنا است.
 * در روایات انواع زنا را ذکر کرده‌اند. زناى دست، لمس است و زناى بینی، استشمام است و زناى گوش، شنیدن است و
 * اگر در لذت بردن قصد نباشد، زنا نیست. مثلاً اگر در اتوبوس عطری استشمام کردیم و به قصد نباشد، مشکلی ندارد.
 * اگر انسان می‌داند به جایی می‌رود که و در آنجا چنین عواملی موجود است نباید آنجا برود زیرا این هم نوعی قصد محسوب می‌شود.

* یکی از عوامل زنا در جامعه، خانم‌ها هستند زیرا محرک‌ها را نوعاً زنان ایجاد می‌کنند.

* مؤلفه‌های زنا با توجه به تعریف علامه مصطفوی از زنا:

۱- دو جنس بودن

۲- تمتع

۳- بدون اذن بودن آن.

* بنابراین صرفاً به آنچه که در خیال می‌گذرد نمی‌توان اطلاق زنا کرد زیرا اذن است که باعث جهت مثبت یا منفی تخیلاتمان می‌شود. مثلاً وقتی بین دختر و پسری خطبه عقد جاری شود، این دو به هم محرم می‌شوند. بنابراین این عقد است که رابطه را به ازدواج یا زنا تبدیل می‌کند. به عبارتی همان حکم و ولایت است که تعیین می‌کند. اگر از جانب شارع حکمی برای زنا بودن خیال نداشته باشیم نمی‌توانیم بگوییم، زنا است. حکم باید از جانب ولی صادر شود نه اینکه از طریق حدیث و یا روایت بخواهیم بفهمیم. یعنی حتماً روایت‌ها باید وارد سیستم جامعه فقهات شود و تبدیل به حکم گردد. کارشناس نمی‌تواند حکم دهد.

* فهم موضوع لذت و تمتع یکی از مواردی است که حتماً هر فرد باید راجع به آن اطلاع داشته باشد که به چه چیزی لذت از جنس مخالف گویند. باید تحقیق و پژوهش صورت گیرد که مصادیق لذت از جنس مخالف به چه صورت است.

* لذت‌هایی که انسان می‌برد حالت‌های مختلف دارد، بعضی از لذت‌ها هستند که فقط جنبه غریزی و جنسی دارد که به آن تمتع گویند. لذت‌هایی را که صرفاً از ناحیه جنس مخالف به فرد انتقال پیدا می‌کند تمتع گویند.

- «فحشا» مقابل «حیا» قرار دارد.

- هر آنچه که حیا را می‌درد و از نظر فطری سوء است به آن فحشا گویند. منشأ هرگونه فحشاء در جامعه زنا است حتی اگر آن فحشا در حد ناسزا گفتن باشد.

سؤال: در آیه آمده است زنا فاحشه است و برعکس آن یعنی «فاحشه، زناست» نیامده است، پس چرا اینچنین حصر می‌آورید؟
پاسخ: اگر در جامعه استقرار عقلی انجام دهیم، در می‌یابیم که در جامعه هر خطایی که نام آن فاحشه گذاشته می‌شود قطعاً ربطی به زنا دارد. مثلاً کسی که ناسزا می‌گوید، معلوم است که هنگام تولدش مسائلی رعایت نشده است. در روایت آمده است کسی که بر زبانش ناسزا باشد، یکی از مصادیق شرک شیطان هنگام انعقاد نطفه است. یعنی در نطفه او ناخالصی وارد شده است و یا خیال ناپسندی هنگام انعقاد نطفه بر او وارد شده است. در روایات هر آنچه که نامش فاحشه است، به زنا ربط پیدا می‌کند.

- دو نکته قابل توجه:

مسئله زنا از دو جنبه قابل اهمیت است:

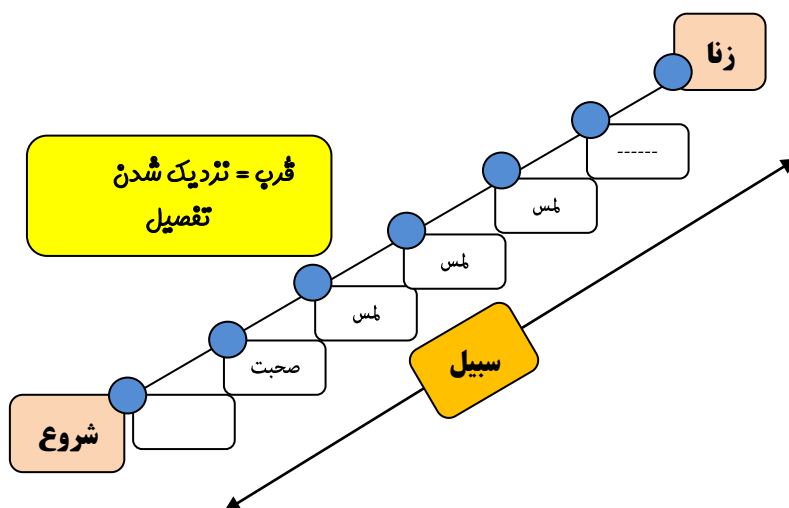
(۱) * مراقبت از حدود برای هر شخص (حجاب، تکلم و ...) و از هرگونه توجیهی مصون است و همه متوجه مراقبت کردن و یا

نکردن افراد می‌شوند.

(۲) * هر کسی در عین اینکه خودش مراعات می‌کند نباید دیگران را در معرض اتهام قرار دهد.

یعنی در مسئله گرفتار نشدن به زنا مراعاتش برای فرد ۱۰۰ درصد متقن باشد و در برابر افراد دیگر صد درصد با تسامح باید رفتار کند.

علت اینکه در آیه آمده «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَىٰ» یعنی به زنا نزدیک نشوید این است که ابتدا ممکن است از آرایش کردن شروع گردد و سپس صحبت کردن و بعد با لمس و ... تا به زنا برسد.



- وقتی دو نفر با هم ارتباط دارند - چه درست و چه نادرست - این روابط یکباره آغاز نشده است و یک مسیری طی شده است تا این ارتباط ایجاد شده است به این راه طی شده «سبیل» گویند. (سبیل راه هموار را گویند)

- برای فهم راه و سبیل هر کس می‌تواند مسیر ازدواج تا بچه دار شدن را در ذهنش آورد. حال این سبیل ممکن است بد باشد (سوء) یا خوب باشد (حسن)

- در این راه و سبیل یک مدل قرائت و تفصیل در خودش ایجاد می‌شود.
- در سبیل افراد قدم به قدم جلو می‌روند و هر پله‌ای را که می‌خواهند پا بگذارند بر اساس پله قبلی می‌گذارند. در طی این مسیر یک نوع خوانشی اتفاق می‌افتد. هر مرحله را می‌خواند و بالا می‌رود.
- فرد هرچه در سبیل نادرست جلو برود و هرچه به زنا نزدیک تر شود برگشتش سخت تر است. انسان هرچه در مسیر نادرست جلوتر برود به منجلاّب نزدیک تر می‌شود.
- افرادی که در مسیر نادرست جلو می‌روند، توبه نمی‌کنند و برنمی‌گردند، در روایات «احمق» خوانده شده‌اند.
- کسانی که توبه نکنند، زندگی سختی خواهند داشت برایتان احکام سختی قرار داده شده است. در واقع احکام شرعی به نوعی قرار داده شده است که فرد راهی به جز توبه ندارد.
- اگر افراد در هر قسمت از طی مسیر نادرست (ساء سبیل) توبه کنند و تائب شوند، می‌توانند برگردند.
- حس پشیمانی از زن با بقیه گناهان بسیار متفاوت و ویژه است.
- «قرائت» یعنی اینکه انسان هر مرحله‌ای را پله می‌کند و از پله‌ها استفاده می‌کند تا بالا برود. ما با قرائت بسیار سرو کار داریم زیرا در زندگی نوعی علم شهودی به ما می‌دهد.

زنگ دوم:

توضیح حاشیه‌ای:

دلایل کند پیش رفتن در آیات این سوره:

صرف نظر از اینکه افراد مبتلا به آن هستند:

۱- قوانین کلی بیان می‌شوند که شاخص است.

یعنی اگر موضوع زنا در هیچ حالت آن به ما ربط پیدا نکند چون ما با جامعه در ارتباط هستیم، باید مصادیق آن را بشناسیم.

شاخص هستند یعنی از بین همه اوامری که خداوند دارد وضعیت اینها ویژه است و به ما معیارهای کلی می‌دهد.

مثال: وقتی می‌گویید: زنا بد سبیلی است و فاحشه است. اگر جایی دیگر بد سبیلی آمده بود بلافاصله باید آن را با این

موضوع منطبق کنید. یعنی زنا «شاخصی» برای بد سبیلی است.

مثال دیگر: در آیه ۳۱ آمده است «کشتن بچه از روی ترس خَطَأً کَبِيراً است»، این شاخصی است برای خطا و اگر جایی خطا

دیدید باید ذهنتان به این مسئله متبادر شود. مثلاً اگر کسی ازدواج نکرده است پس بچه ندارد و نمی‌تواند کشتن بچه برای او

صدق کند در حالی که او در معرض «خَطَأً کَبِيراً» است. به نوعی این آیه جنس خطای بزرگ را به این شکل معرفی کرده

است.

پس با در این آیات با موارد یاد شده به ما شاخص می‌دهد
و ما می‌توانیم احکام زندگی را بر اساس موارد یاد شده شبیه‌سازی کنیم
و لزومی ندارد هر کس خودش مبتلا گردد.

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِفْلَاقٍ نَحْنُ نُرْزِقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً (۳۱)
کشتن بچه از روی نرمی خطا کبیر است.

حضرت علامه سه حالت برای خطا در نظر می‌گیرند:

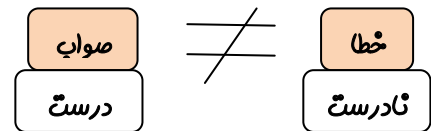
خطا	۱- اراده و تصمیم اشتباه	عمل اشتباه ←	خطا بزرگ (خطا کبیر)
	۲- اراده و تصمیم درست	عمل اشتباه	
	۳- اراده و تصمیم اشتباه	عمل درست	

توضیح: مورد دوم نشان می‌دهد که فرد پشتوانه خوبی ندارد که اراده درست می‌کند ولی در عمل اشتباه می‌کند.

(مثال: تصمیم به کشتن کسی ندارد ولی تصادف می‌کند و فردی را می‌کشد)

مورد سوم نشان می‌دهد که فرد پشتوانه خوبی دارد با اینکه اراده نادرست می‌کند ولی در عمل اشتباه نمی‌کند.

(مثال: تصمیم به سقط فرزندش می‌گیرد ولی هرچه تلاش می‌کند، نمی‌شود.)



خطا: مسیر رسیدن به نتیجه مسدود است.

خطا مقابل صواب به معنای درست است.

نکته: مرحوم مصطفوی درباره خطا می‌گویند: خطا گاهی در حکم است و گاهی در مصداق

خطای در حکم: فرد شنیده که بر اساس پزشکی در ماه اول بارداری اشکال ندارد کودک سقط شود که حکم را اشتباه شنیده است.

خطای در مصداق: مثال: فرد می‌داند غیبت کردن خطاست و سعی می‌کند غیبت نکند ولی مصداق‌هایش را نمی‌داند.

بیشتر خطاهای ما در مصداق است. خطای کبیر خطایی است که هم در حکم و هم در مصداق خطا می‌کند.

نکته: وقتی خطای در حکم اتفاق می‌افتد، به طور طبیعی خطای در مصداق هم اتفاق می‌افتد.

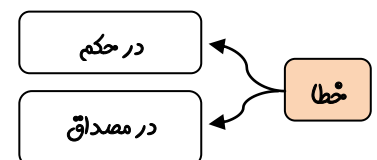
توجه: نوعاً قتل فرزند توجیه‌پذیر است با اینکه شنائت و زشتی‌اش زیاد است ولی نوعاً افراد آن را توجیه می‌کنند. چنان‌که ظاهر قضیه را

به نفع خود نشان می‌دهد که هر کسی می‌شنود می‌گوید: حق دارد بچه‌اش را سقط کند. تزئینات و توجیهات هم با این قضیه همراه

است.

نکته: هرجایی که خطای در حکم اتفاق می‌افتد به نوعی مانند کشتن بچه است یعنی اثر سوءاش به همان اندازه است. مثال: حکم به

ربا به وجه تزئین، همان اثر را می‌گذارد که کشتن بچه می‌گذارد. وضعیت خطا در جامعه مانند قتل حیات است.



خطا کبیر موجب قتل می‌شود. حیات را سلب می‌کند.

آیه ۳۳

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا (۳۳)

در اثر خطایی عمدی کسی کشته می‌شود. اولیاء، اقوام، خویشان او در صدد انتقام بر می‌آیند.

- در قتل فرزند، خود ولی دم، فرزند را می‌کشد. والدین که منجر به کشتن فرزند می‌شوند نمی‌توانند راه و مسیری را ببینند که فرزند بزرگ می‌شود و سرمایه می‌شود، آنها فرزندشان را که می‌خواهند سقط کنند به عنوان عدم سرمایه می‌بینند.

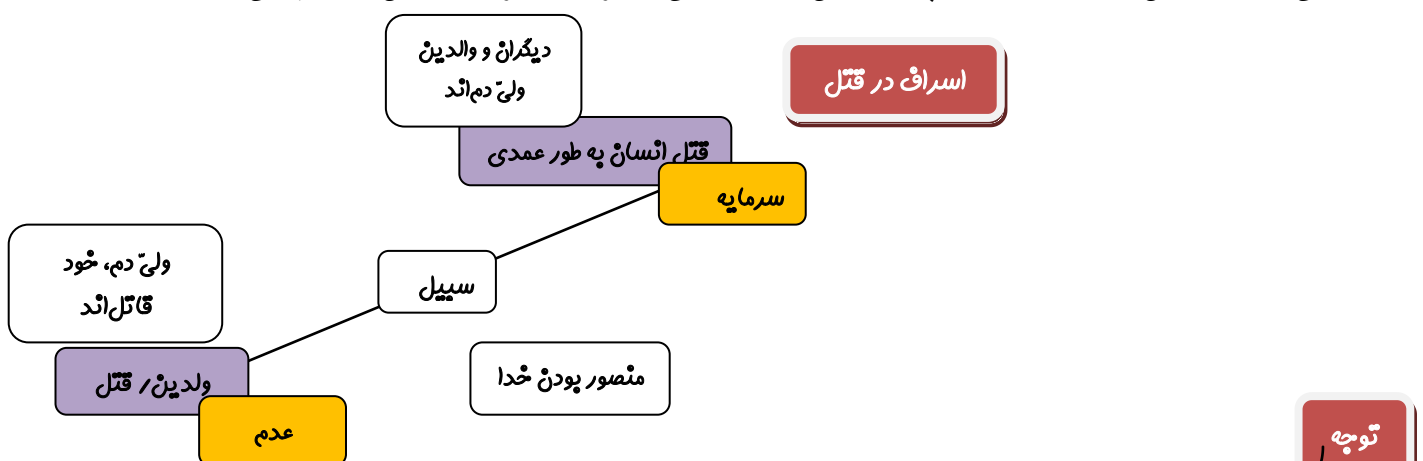
- آیات ۳۱ و ۳۳ با هم سبیلی را نشان می‌دهند. اگر پدر و مادر فرزندی را که در رحم است سرمایه نبینند و راهی را که او بزرگ می‌شود را نبینند چنین اتفاق می‌افتد که اسراف در قتل می‌کند.

إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا: خدا می‌گوید: ما او را کمک می‌کنیم و به او خون بهاء می‌دهیم و صبر هم به او عطا می‌کنیم پس احتیاج به اسراف در قتل نیست.

اسراف در قتل بنا به نظر حضرت علامه یعنی: مسیر دادگاه و حق را در پیش گیرید و خودتان اقدام نکنید. در مسیری قرار نگیرید که اگر یک نفر کشته شد به واسطه کشته شدن او افراد دیگری هم کشته شوند.

- دید والدین نسبت به فرزندشان در هنگام جنینی نسیه است زیرا توان‌های فرزندشان را نمی‌بینند ولی اگر در بزرگسالی او کشته شود توان‌هایش را می‌بیند و برای همین اسراف در قتل می‌کند و تبدیل به غضب و لجاجت در آنها می‌شود. اگر والدین مسیر بزرگ شدن فرزند را ببینند مسیر برایشان منصور بودن خدا را واضح می‌کند.

- آنچه که فرزند را سرمایه می‌کند رزق الهی است که این رزق از طرف پدر و مادر نیست و وقتی این کودک بزرگ می‌شود سرمایه الهی است. خطای فکری پدر و مادر این است که رزق بچه را در کودکی از خودش می‌بیند و وقتی او بزرگ می‌شود سرمایه را آن‌گونه می‌بیند که خودش رزق داده است. او چون خودش را «رزاق» می‌بیند فرزند را سرمایه خودش محسوب می‌کند.



اگر انسان از حدودی که برایش در نظر گرفته‌اند تجاوز کند و اسراف کند این مسئله شبیهه موقعی است که منصور است ولی قانع نیست به منصور بودن خدا گواهی نمی‌دهد. این در حالی است که وقتی خودش بنا بود حکم زنده نگه داشتن فرزند را اجرا کند اهمال کرد. (حالت افراط در اجرای حکم)

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۳۴)

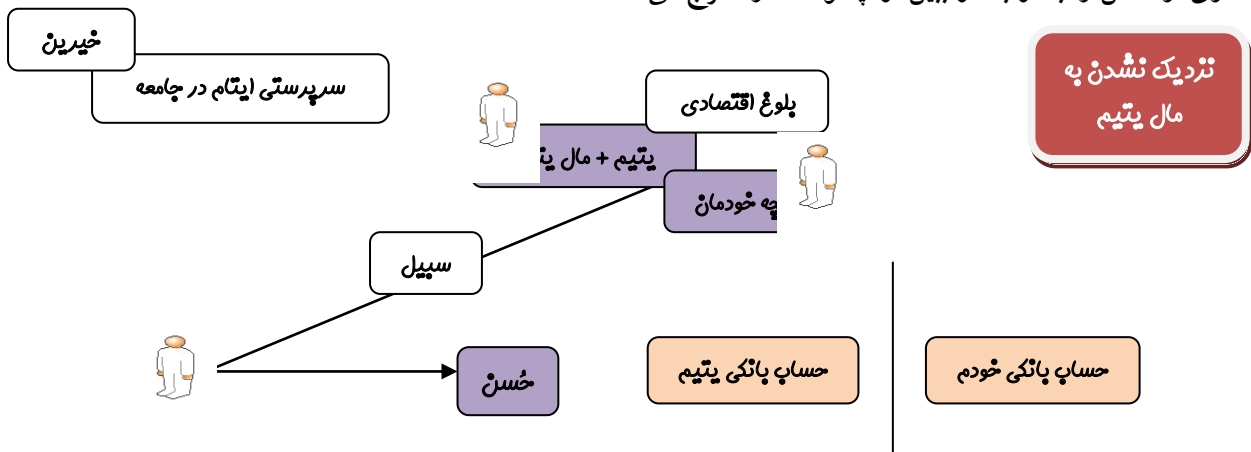
- مال یتیم در آیات از وجوه مختلف قابل بررسی است.

- لَا تَقْرَبُوا یعنی به مال یتیم نزدیک هم نشوید.

- ابتدا مال یتیم را در بانک سرمایه‌گذاری می‌کند و بعد سود آن را هم به او نمی‌دهد و می‌گوید: او که نمی‌تواند این پول را خرج کند و اگر و اماهایی اینچنینی تا جایی که بیشتر پول و سود آن را برای خودش بردارد. بدتر اینکه در انتها مال یتیم و خود یتیم را از آن خودش بداند.

- وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ: آیه می‌گوید: به مال یتیم نزدیک نشو مگر به احسن، یعنی سعی کن به او سرپرتر بدهی. نه اینکه اگر می‌خواهی جایی سرمایه‌گذاری کنی، هر جا که ریسکش بیشتر است پول یتیم را بگذاری و هر جا که سود بیشتر می‌دهند پول خودت را بگذاری.

- وقتی یتیم به بلوغ رسید، پولش را به او بده. بلوغ در روایات منظور بلوغ اقتصادی است و برای فهم بلوغ اقتصادی او را امتحان کن. مقداری از مالش را به او بده و ببین او چگونه آن را خرج می‌کند.



- وقتی یتیم از جامعه حذف شود، شاخص اجتماعی برای رشد اجتماعی حذف می‌شود. یعنی شاخصی وجود نخواهد داشت تا بفهمیم مردم جامعه به بلوغ رسیده‌اند یا نه. در واقع در جامعه یتیم وجود دارد اما سرپرستی یتیم وجود ندارد. یعنی افراد در بالغ کردن اطفال خود عاجزند.

- این آیه می‌خواهد به نوعی بگوید: یتیمان را بیشتر از فرزندان خودتان سرپرستی کنید و این همان اکرام یتیم است.

اکرام کنید: یعنی استعداد ذاتی آنها را شکوفا کنید. تو سر آنها ننزید اجازه دهید آنها قدرت اقتصادی پیدا کنند.

- إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا: از این قسمت مشخص می‌شود که خداوند سر این موضوع از انسان عهد گرفته است.

- افرادی که سرپرستی یتیم را به عهده دارند از عهد آنها خداوند سؤال می‌کند ← لطفاً ایتم را اکرام کنید وقتی به بلوغ رسیدند مالی که شما با آن مال کردید و آن را افزایش دادید به او برگردانید.
اکرام یتیم یعنی: استعدادهای او را شکوفا کنی و توان اقتصادی و استقلال به او بدهی.

اگر جامعه‌ای یتیم‌های خود را نشناسد، نمی‌تواند «عهد»، «مسئول بودن»، «اکرام» و «تربیت فرزند» و غیره را بفهمد. یتیم در عین حال که برای یک جامعه تهدید است، برای آن جامعه فرصت نیز است. یتیم حس مسئولیت را در والدین برانگیخته می‌کند به عبارتی می‌توان گفت:

یتیم والدین پرور است.

- وضعیت یتیم را در ذهن تصور کنید حال فرزند خود را جای او قرار دهید. خیلی از اوقات وضعیت فرزند خود انسان از یتیم تر است.

- نوعاً اینگونه است که حس رحمتی که نسبت به یتیم در افراد برانگیخته می‌شود بیشتر از فرزند خودشان است. برای یتیم مالی در نظر می‌گیرند ولی متأسفانه برای فرزند خودشان که پیش آنها کار می‌کند و به بلوغ، به خصوص بلوغ اقتصادی می‌رسد هیچ مالی در نظر نمی‌گیرند. چون ما یتیم‌داری نکرده‌ایم حس ما نسبت به فرزندانمان این است که همیشه، حتی تا ۸۰ سال آنها فرزندان ما هستند و باید به ما خدمت کنند.

توجه: از نظر احکام، یتیم تا زمانی یتیم است که به بلوغ مخصوصاً بلوغ اقتصادی نرسیده باشد.

- فرض ما بر این است که این آیه را عمل کرده‌ایم و حال از قبل رشد یتیم، فرزند خودمان هم رشد می‌کند.

- به طور طبیعی باید فرزندان حدوداً سه الی چهار سال بعد از بلوغ جسمی‌شان به بلوغ اقتصادی نیز برسند.

نکته حاشیه‌ای مهم:

* در ساختن انسان و جامعه لازم است بر اساس مدل‌های استاندارد عمل کرد سپس قواعد اصلی استخراج می‌شود، سپس

اضطراها و مواردی که اختلال (ناهنجایی) است بررسی می‌شود.

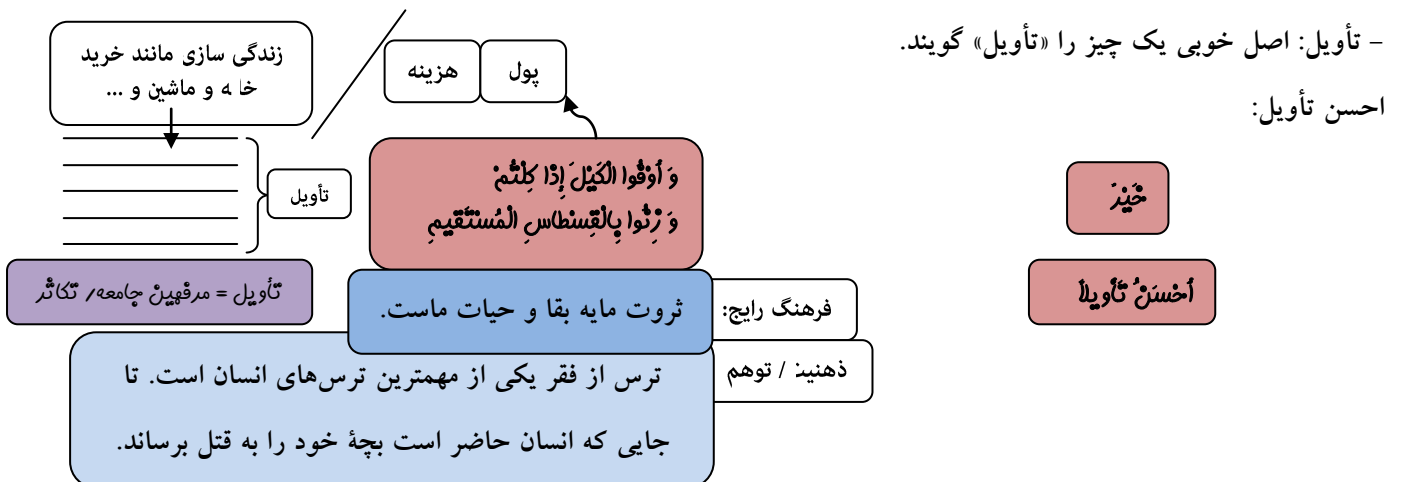
آیه ۳۵

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَ زُنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۳۵)

- قسطاس مستقیم به معنای ترازوی عدل است ترازویی که در آن خیانت راه ندارد.

- تأویل: اصل خوبی یک چیز را «تأویل» گویند.

احسن تأویل:



- انسان‌ها بیشترین منفعت را در زندگی‌شان، منفعت‌های اقتصادی و سرمایه‌ای می‌بینند.

- بر اساس آنچه که انسان در زندگیش نیاز دارد (تأویل‌ها) ذهنیت و توهمی در فرد پیدا می‌شود و او زندگی را در ویژگی‌های خاصی می‌بیند. در ذهنش اینگونه ایجاد می‌شود که اگر بخواهد درآمد بیشتری داشته باشد باید «اوفوا الکیل» کند تا به درآمد بیشتر برسد تا بتواند به تأویل‌هایی که برای خود در زندگی ساخته است برسد.

- تأویل مرفهین جامعه می‌شوند (تکاثر)

- وقتی در جامعه «وَ زُنُوبًا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ» نشود یعنی تعادل در جامعه مراعات نمی‌شود. هر کسی می‌خواهد خودش به سود بیشتری برسد و اگر چنین نکند فکر می‌کند از غافله عقب افتاده است.

احکام شرعی در خصوص اقتصاد نوعاً بر خلاف رویه تأویل جامعه است. (یعنی پیشنهادهای جامعه نوعاً برخلاف رویه عمومی جامعه است).

باید مردم اعتماد کنند. اگر مردم اعتماد نکنند به دین، نظریه‌ها و ایده‌هایی که دین ارائه می‌دهد، به هیچ وجه کارآمد نخواهد بود ترسناک و خطرناک است.

مثال: برداشتن بانک‌ها و قرار دادن قرض‌الحسنه به جای آن.

او باید «خدا می‌دهد» را باور کند.

به این «احسن تأویل» گویند.

اعتماد به اینکه خدا می‌دهد هم «خیر» می‌شود، یعنی گزیدنی

سیستم اقتصادی که خدا برای مردم در نظر می‌گیرد کاملاً بر اساس ایمان به غیب است.

مثال: در تنگدستی انفاق کردن روزی را زیاد می‌کند.

آیه ۳۶ به بعد جلسه آینده کار خواهد شد.

یا رسول الله دست ما را هم بگیر

اللهم صل على محمد وآل محمد واحمد الله رب العالمين